

خاطراتی پراز ابهام و پرسش‌های بی‌پاسخ!!

دکتر سید حمید روحانی

در شماره پیش این فصلنامه، بخشی از خاطرات جناب هاشمی رفسنجانی زیر عنوان «مبارزه در تردید و ابهام» مورد نقد و نظر قرار گرفت و این نکته یادآوری و توضیح داده شد که چون شیوه خاطره‌نگاری ایشان به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد گوینده و نویسنده این خاطره‌ها، در تمام دوران نهضت امام با تردید و ابهام این مسیر را دنبال می‌کرده و از اعماق قلب به آرمان‌ها و اندیشه‌های امام باورمند نبوده است، آن عنوان برای نقد بخش نخست خاطرات ایشان برگزیده شد.

با بررسی دقیق‌تر، عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر خاطرات ایشان، نکته‌های دیگری جلب نظر کرد که بایسته است به برخی از آنها اشاره شود.

۱. نامحرم دانستن مردم

جناب هاشمی در این خاطره نویسی‌ها با مردم بی‌پرده، صاف و شفاف سخن نگفته است و حتی در مواردی عادی و پیش‌پا افتاده با پرده پوشی، نهران کاری، سر بسته و آهسته گذاشته و گذشته است، گویی ملت بزرگ ایران را که امام با همه وجود به آنها عشق می‌ورزید و آنها را محرم راز می‌دانست، نامحرم می‌داند! در صفحات دیگر به آن می‌پردازیم.





۲. معرفی نامه خانوادگی

در این خاطره نویسی ها تلاش شده است که با مناسبت یا بی مناسبت از افراد و اعضای خانواده سخنی به میان آید! گویا انگیزه اصلی از این خاطره نویسی ها مطرح کردن و معرفی کردن نور چشمی ها، آقا زاده ها، نزدیکان و بستگان بوده است، نه روشن و آشکار کردن زوایایی از تاریخ ایران و انقلاب اسلامی. در خاطرات ایشان آمده است:

... مهدی و یاسر از اینکه در صف اول نماز [جمعه] دیده می شوند خیلی خوشحال بودند...^۱

... یاسر و مهدی از مدرسه آمدند، مقداری خوابیدند خسته بودند...^۲
 ... مهدی و یاسر به برف بازی در باغچه مشغول اند، گاهی هم دعوا می کنند...^۳

... یاسر به درد گوش مبتلا شد و بیدارمان کرد، قرص خورد و خوابید...^۴
 ... بچه ها عفت و مهدی را با لباس در آب انداختند...^۵
 ... من و عفت و فاطمی و مهدی و یاسر برای روزه گرفتن سحری خوردیم!...^۶

... عفت و فاطمی و محسن برای مراسم احیا به جامعه الصادق رفتند...^۷
 ... برای اقامه نماز جمعه به دانشگاه تهران رفتیم... عفت و بچه ها هم آمدند. مهدی و یاسر از اینکه در فیلم و در صف اول نماز دیده می شدند خیلی خوشحال بودند...^۸

... عفت به خانه فائزه رفت...^۹
 ... دیر وقت به خانه آمدم. محسن و عفت بیدار بودند...^{۱۰}
 ... تلفنی با جبهه تماس گرفتم و خبر رفتن فرزندم محسن را به قرارگاه کربلا دادم... وقتی داشتم به مجلس می رفتم محسن را دیدم که لباس

۱. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۳۵.

۴. همان، ص ۱۸۹.

۵. همان، ص ۱۲۲.

۶. همان، ص ۱۱۲.

۷. همان، ص ۱۲۴.

۸. همان، ص ۲۸۹.

۹. همان، ص ۲۹۴.

۱۰. همان، ص ۱۳۹.

جناب هاشمی در این
خاطره نویسی ها با مردم
بی پرده، صاف و شفاف
سخن نگفته است و
حتی در مواردی عادی و
پیش پا افتاده با پرده پوشی،
نهان کاری، سر بسته و آهسته
گذاشته و گذشته است

بسیجی پوشیده آماده حرکت است. لذت
بردم...^۱
جناب هاشمی رفتن محسن به جبهه را با آب و تاب
روایت کرده و از خویشتن داری همسرش در برابر به جبهه
رفتن فرزندشان چنین بالیده است:
... جالب است که عفت هم با صبر و
منطق بر خورد می کند و با اینکه معمولاً
غیبت خیلی کوتاه بچه هایش را متحمل

نمی شود در این مورد اظهاری نمی کند. این روحیه در بسیاری از مادران
مسلمان که فرزندانشان داوطلبانه به جبهه می روند وجود دارد...^۲

لیکن به نظر می رسد این رفتن به جبهه جنبه نمایشی داشته و بازدید از مناطق
جنگی بوده است؛ ثانیاً بنا بر آنچه در خاطرات جناب هاشمی آمده مهندس محسن در
تاریخ ۱۰/ مرداد/ ۶۱ رهسپار قرارگاه کربلا شده است، مشخص نیست چند روز یا چند
ساعت در مناطق جنگی گذرانده است که پس از آن، بازدید از معدن اورانیوم در اطراف
یزد داشته و متعاقباً در تاریخ دوشنبه اول شهریور ۶۱ به تهران رسیده و در جمع خانواده
قرار داشته است.^۳

۳. ژست رهبری و فرماندهی

از دیگر نکته هایی که در خاطرات جناب هاشمی فراوان خودنمایی می کند، ادعای
رهبری و راهنمایی در نهضت و انقلاب، حتی در مورد امام است؛ گوشه هایی از
آن در شماره پیش این فصلنامه آمد. این گونه داعیه ها و خودنمایی ها در لابه لای
خاطره گویی ها در شرایطی مطرح می شود که در کارنامه او هیچ گونه نمونه ای از درایت،
مدیریت و توانایی برجسته در امور کشوری و کشورداری و ابتکار عمل در عرصه سیاسی
و زمامداری و نیز در عرصه جنگ و جبهه دیده نمی شود و از نقش فرماندهی ایشان در
دوران دفاع مقدس - با اینکه دیرزمانی جانشینی فرماندهی کل قوا را بر دوش داشته
است - نکته های برجسته ای روایت نشده است و اصولاً در دوران دفاع مقدس در مناطق
جنگی کمتر حضور داشته و بیشتر با کنترل از راه دور تنها از پیشرفت ها و پسرفت ها

۱. همان، ص ۱۴۰؛ لازم به یادآوری است که جناب هاشمی در این کتاب دست کم ۴۴ بار از همسرش عفت نام
می برد!

۲. همان، ص ۱۴۰.

۳. همان، ص ۱۶۳.





آگاهی می‌یافته است. البته در این مورد نیز غالباً شادروان حاج سید احمد خمینی خیرهای تازه و دست اول به ایشان می‌داده‌اند.

۴. نادیده گرفتن رهنمودها و دیدگاه‌های امام

چنانکه در شماره پیش این فصلنامه یادآوری کردم جناب هاشمی به رغم ارادت دیرینه نسبت به امام، به علت داشتن برخی خصلت‌های ویژه و عدم باورمندی لازم به اصل ولایت فقیه کمتر توانستند در برابر دیدگاه‌ها و دستورات امام به عنوان ولی فقیه واجب‌الاطاعه، تعبد داشته باشند و اوامر و نواهی آن سالک عارف و فقیه جامع‌الشرایط را بپذیرند و به کار بندند؛ از این رو هر جا که بر خوردها و موضع‌گیری‌های امام با دید شخصی او تضاد داشت یا هم‌خوانی نداشت، سخت آزوده و گله‌مند بودند و در خاطراتشان نیز به برخی از بی‌اعتنایی‌های خود به دیدگاه‌ها و رهنمودهای امام اشاره کرده‌اند که به آن خواهیم پرداخت.

۵. ناشکیبایی در برابر ناهنجاری‌ها

جناب هاشمی در خاطرات خود در مواردی اذعان دارند که در برابر هر گونه برخورد و رخدادی که با خواست ایشان جور نیاید، توان خویشتن‌داری و بردباری ندارند، یا بی‌درنگ از کوره در می‌روند و پرخاش می‌کنند یا متأثر می‌شوند و اشکشان جاری می‌شود:

... امروز در جلسه، برخورد تندی با آقای عمادالدین کریمی نماینده نوشهر و آقای علی گلزاده غفوری داشتم. تقصیر از آنها بود ولی من نمی‌بایست از جا در می‌رفتم. خداوند به من کمک کند که بر خودم مسلط باشم و بتوانم از آنها هم عذرخواهی رسمی کنم. آقای کریمی اخطار قانونی بی‌موردی داد... آقای غفوری شعاری صحبت کرد که من را ناراحت کرد.^۱

... اظهارات آقای علی گلزاده غفوری و خانم اعظم طالقانی که شعار گونه و تحریک‌کننده بود من را عصبانی کرد و به آنها پرخاش کردم. باید این حالت پرخاش را ترک کنم خوب نیست و مضر است...^۲

این روحیه دور از شأن یک مسئول ژرف‌نگر، اندیشمند و مدیر و از آن سو موجب آن است که اطرافی، بسیاری از نادرستی‌ها را برای پرهیز از ترکش‌های او پنهان

۱. همان، ص ۷۱.

۲. همان، ص ۸۷.

جناب هاشمی رفسنجانی
در جای جای خاطرات
خود تلاش کرده است
پیرامون رویدادها و
جریان‌های تاریخی
دوران انقلاب اسلامی با
پرده‌پوشی و پنهان‌کاری
قلم بزند و سخن بگوید

دارند یا وارونه بنمایانند. اگر مسئول در برابر ناهنجاری‌ها و تلخی‌ها نتواند خویشتن‌دار باشد و خشم و خواهش‌های نفسانی را کنترل کند، چگونه می‌تواند مسئولی موفق برای اداره امور کشور باشد و رسالت خویش را در سامان بخشیدن به اوضاع ناهنجار اجتماعی با همراهی و همکاری ملت به پایان برد.

۶. نادیده‌انگاشتن ویژگی‌ها و برجستگی‌های امام

آنان که امام را از نزدیک دیده و چند صباحی با ایشان

دیدار و گفت‌وگویی داشته‌اند می‌دانند که در گفتار و کردار ایشان نکته‌های گرانبهایی نهفته بود که به انسان‌ها درس می‌داد و آنانی که آمادگی داشتند می‌توانستند از رفتار و کردار ایشان درس‌ها بیاموزند و پند بپذیرند و در راه خودسازی از آن بهره‌ها بگیرند، از این رو می‌بینیم برخی از طلابی که در نجف اشرف پای درس امام می‌نشستند و با امام دیدار و گفت‌وگویی داشتند از ویژگی‌های امام خاطره‌هایی دارند که اگر نتوانستند از آن الگو بگیرند، دست کم برخی از آن را در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود بازگو کرده‌اند که اکنون زیر عنوان ویژگی‌های امام به چاپ رسیده و منتشر شده است. در مورد خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی پرسش این است که جناب ایشان در درازای ده سال آزارگار دیدار و گفت‌وگو با امام آیا نکته‌های برجسته، آموزنده و درخور بهره‌گیری در گفتار و کردار امام ندیدند که در خاطرات خود از آن یاد کنند یا اینکه پرداختن به ویژگی‌ها و برجستگی‌های امام را دون شأن خود می‌دانستند و بی‌اعتنا از کنار آن گذشتند؟ آخر کسی که در خاطرات خود حتی شوخی‌های بی‌اهمیت خانوادگی را برجسته کرده و آورده است چگونه امکان دارد در آن سال‌های متممادی که نامبرده با امام در ارتباط بود سخنی بدیع و آموزنده از امام نشنیده باشد که در خاطراتش بازگو کند تا نسل امروز و نسل‌های آینده از آن بهره‌گیرند و الهام‌پذیرند؟

۷. خلاف‌گویی پیرامون برخی از جریان‌ها

جناب هاشمی در خاطرات خود افزون بر پنهان‌کاری و پوشیده‌داشتن برخی از رویدادها از مردم، برخی از رخدادها مانند جریان مک‌فارلین را آن‌گونه که باید و شاید بازگو نکرده بلکه مطالبی خلاف واقع آورده است که به بررسی ژرف و همه‌جانبه نیاز دارد تا واقعیت آن جریان و کسانی که در آن نقشی داشتند و چگونگی ارتباط آنان با مقامات امریکایی و انگیزه آنان از نزدیک شدن به شیطان بزرگ به درستی روشن و آشکار شود و ملت ایران



در جریان متن آن رخداد قرار گیرد.

پرده پوشی و نهان کاری

چنانکه در آغاز این نوشتار یادآوری شد جناب هاشمی رفسنجانی در جای جای خاطرات خود تلاش کرده است پیرامون رویدادها و جریان‌های تاریخی دوران انقلاب اسلامی با پرده پوشی و پنهان کاری قلم بزند و سخن بگوید. البته آوردن برخی از موضوعات و رویدادهای سیاسی شاید در یک برهه زمانی به مصلحت امنیت کشور و نظام نباشد و برای بازگو کردن آن به گذر زمان نیاز باشد، لیکن جناب هاشمی در خاطرات خود برخی از جریان‌ها و رویدادها را سربسته گذاشته و گذشته است که نه تنها جنبه اسرار و امنیتی نداشته بلکه توضیح آن برای مردم می‌توانست یک سلسله واقعیت‌های تاریخی را روشن کند تا برای نسل امروز و نسل‌های آینده درس عبرت باشد. از این دست جریان، دستگیری و مرگ شیخ حسن لاهوتی در سال ۱۳۶۰ است که در پرده ابهام مانده و تاکنون نیز کسی برای مردم توضیح نداده است که نامبرده چرا دستگیر شد و چگونه درگذشت؟! در آن روزها این خبر را که لاهوتی بر سر هواداری از سازمان «مجاهدین خلق» با امام و نظام جمهوری اسلامی مشکل پیدا کرده و در صف مخالفان قرار گرفته است همگان دریافتند، لیکن علت دستگیری و بازداشت او از سوی دادستان انقلاب اسلامی و مرگ او در زندان در همان ساعت‌های اولیه‌ای که بازداشت شده بود، تاکنون برای ملت ما روشن نشده و در پرده ابهام مانده است. انتظار می‌رفت که جناب هاشمی رفسنجانی چون با این جریان از نزدیک درگیر بوده است، بی‌پرده و شفاف واقعیت‌ها را آشکار سازد و مردم را در متن این رویداد تاریخی قرار دهد. بی‌تردید شرح و بیان موضع سیاسی آقای لاهوتی و اینکه چرا دادستان انقلاب اسلامی او را بازداشت کرد و آیا مرگ او به علت خودکشی یا سخته بود، از مسائل مهم امنیتی و اطلاعاتی نیست که بازگو کردن آن به مصلحت نظام جمهوری اسلامی نباشد لیکن جناب هاشمی در خاطرات خود این جریان را به گونه‌ای سربسته، پیچیده و با پرده پوشی و نهان کاری مطرح می‌کند و می‌گذرد که جز رازداری برای یک خطاکار و در تاریکی نگاه داشتن مردم، نامی نمی‌توان بر آن نهاد. ما سیر آورده‌های خاطرات هاشمی درباره شیخ حسن لاهوتی را پی می‌گیریم:

... شب مهمان آقای لاهوتی بودیم؛ از امام و ماها شکایت داشت که چرا در جریان حادثه کوچصفهان از ایشان حمایت نشده است. باید با ایشان

صحبت و احساساتش را آرام و تنظیم کرد. بچه‌ها در بحث شرکت داشتند.^۱

... شب آقای لاهوتی آمد و بحث زیادی درباره موضع ایشان داشتیم، ایشان از موضع امام، ما، مردم، صدا و سیما و مجلس انتقاد داشت.^۲

ساعت ۳ بعد از ظهر خبر دادند که از طرف دادستانی انقلاب به خانه آقای لاهوتی ریخته و خانه را تفتیش می‌کنند. به آقای لاجوردی گفتم با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی بی‌حرمتی نشود.

گفت دنبال مدارک و حید لاهوتی هستند. اول شب اطلاع دادند که آقای لاهوتی را به زندان برده‌اند و احمدآقا هم تماس گرفت و ناراحت بود، قرار شد بگویم ایشان را آزاد کنند. آقای لاجوردی پیدانشد به آقای سید حسین موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب گفتم و قرار شد فوراً آزاد کنند. احمدآقا گفت امام هم از شنیدن خبر ناراحت شده‌اند. شب را در مجلس خوابیدم.^۳

پنج‌شنبه ۱۷ آبان: اول وقت بعد از نماز و کمی مطالعه عفت تلفنی اطلاع داد که آقای لاهوتی را دیشب به بیمارستان قلب برده‌اند. بلافاصله تلفن زد و گفت از دنیا رفته‌اند. تماس گرفتم معلوم شد صحت دارد. آقای لاجوردی دادستان انقلاب تهران گفت آقای لاهوتی اتهامی نداشتند، برای توضیح مدارک مربوط به وحید آمده بودند که به محض ورود به زندان دچار سکته قلبی شده و معالجات بی‌اثر مانده است. قرار شد پزشکی قانونی نظر بدهد. ساعت هشت صبح جلسه علنی تشکیل شد. من خبر فوت ایشان را دادم و ضمن اعلام خبر گریه کردم، نتوانستم خودم را کنترل کنم. از این حالت عده‌ای انتقاد داشتند و عده‌ای تعریف

بر اهل اندیشه، قلم و نظر پوشیده نیست که از اهداف اولیه و مهم خاطره‌نگاری خدمتی به تاریخ و آشکار کردن گوشه‌هایی از زوایای ناپیدای رویدادها و جریان‌های تاریخی است که نویسنده و گوینده خاطرات از آن آگاهی یا در آن نقشی داشته است



۱. همان، ص ۶۴.

۲. همان، ص ۱۲۹.

۳. همان، ص ۲۸۵.



کردند...^۱

... به دفترم آمدم. درباره کیفیت دفن آقای لاهوتی مشورت‌هایی شد(؟) قرار شد روابط عمومی مجلس اعلان کند. دادستانی می‌خواست بدون اطلاع به قبرستان ببرد، موافقت نکردم... ساعت سه و نیم بعد از ظهر تشییع جنازه آقای لاهوتی را اعلام کرده بودم. سعید و فاطمی در مجلس بودند، گفتند دادستانی ساعت ۳ بعد از ظهر قبل از آمدن مشایعین، جنازه را حرکت داده، به لاجوردی اعتراض کردم. گفت کمیته خودسری کرده است.^۲

جمعه ۸ آبان: ... قرار شد فاتحه‌ای برای مرحوم لاهوتی بگیریم، چون خانواده ایشان به خاطر نارضایتی شدید از جریان، حاضر نشد اعلان فاتحه کند...^۳

چهارشنبه ۱۳ آبان: احمد آقا خمینی ساعت ده صبح آمد و پرونده آقای لاهوتی را که از دادستانی برای اطلاع دادن به امام گرفته بود آورد و لیستی از اشیایی که در بازرسی منزل آقای لاهوتی برده بودند، و گفت در مورد ایشان بهتر بود با ظرافت عمل شود، به خاطر خدمات ایشان در دوران مبارزه.^۴

جمعه ۱۵ آبان: اول شب، حمید و فائزه آمدند و شب را پیش من ماندند، چون تنها بودم، مقداری آنها را تسلیت دادم و ارشاد کردم. غیر مستقیم گله داشتند که چرا با صراحت نگفتم که آقای لاهوتی در زندان سکنه کرده و فوت شده.^۵

سه‌شنبه ۲۶ آبان: آقا جلال را فرستاده بودم که چیزهای شخصی مرحوم لاهوتی را که دادستانی هنگام بازداشت ایشان از منزلشان برده بود بگیرد، بعد از ظهر آمد...^۶

سه‌شنبه ۲ شهریور ۱۳۶۱: با آقای ربانی املشی درباره گواهی فوت

۱. همان، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۲۸۷.

۳. همان، ص ۲۸۸.

۴. همان، ص ۲۹۱.

۵. همان، ص ۲۹۲.

۶. همان، ص ۳۰۰.

ابهام‌گویی و سر بسته گذاشتن رویدادها و جریان‌ها در خاطرات جناب هاشمی رفسنجانی تنها به جریان آقای لاهوتی محدود نمی‌شود؛ در جای‌جای این خاطرات - حتی در موارد برخی از جریان‌ها و رویدادهای عادی و پیش‌پا افتاده می‌بینیم که پرده‌پوشی و نهان‌کاری صورت گرفته است

مرحوم حسن لاهوتی تلفنی صحبت کردم.^۱

بر اهل اندیشه، قلم و نظر پوشیده نیست که از اهداف اولیه و مهم خاطره‌نگاری خدمتی به تاریخ و آشکار کردن گوشه‌هایی از زوایای ناپیدای رویدادها و جریان‌های تاریخی است که نویسنده و گوینده خاطرات از آن آگاهی یا در آن نقشی داشته است و با بازگو کردن آن، تاریخ‌نگاران را در هر چه بیشتر روشن کردن موضوعات و رویدادها و ترسیم درست و شفاف آن برای نسل امروز و نسل‌های آینده مدد

می‌کند. اکنون باید از جناب هاشمی پرسید که انگیزه و نظرشان از تنظیم این خاطرات چه بوده؟ و چه برنامه و اندیشه‌ای در سر داشته‌اند؟ اگر هدف، گامی یا گام‌هایی در راه روشن کردن برخی از ماجراها و جریان‌هایی بوده است که ایشان از آن آگاهی دارند و در آن نقشی داشته‌اند، چرا و چگونه در بیشتر موارد، خاطرات خود را بارمز و راز و کد و کنایه و اشاره بازگو کرده و سر بسته گذاشته و گذشته است؟ و اگر هدف از این خاطره‌نگاری‌ها تنها خودنمایی و مطرح کردن فامیل و بستگان و نورچشمان خویش است باید گفت زهی تأسف.

آقای هاشمی برای توجیه این ابهام‌گویی مصلحت‌نظام و کشور را بهانه کرده و با این دستاویز شیوه خاطره‌گویی خود را سیاستمداران و حکیمان و نامود کرده است، لیکن با نگاهی به این خاطرات می‌بینیم که او در مواردی بارمز و راز و پنهان‌کاری گذشته که هیچ‌گونه ارتباطی به مصلحت‌نظام و کشور ندارد. با نگاهی دوباره به آنچه در بالا از زبان جناب هاشمی درباره شیخ حسن لاهوتی آورده شد این واقعیت به درستی روشن می‌شود. او نوشته است: «آقای لاهوتی... از امام و ماها شکایت داشت که چرا در جریان حادثه کوچصفهان از ایشان حمایت نشده است؟» «خب؛ «حادثه کوچصفهان» چه بوده؟ آیا بازگو کردن آن مصالح نظام را به خطر می‌انداخت؟! نوشته است: «آقای لاهوتی... از موضع امام، مردم، صدا و سیما و مجلس انتقاد داشت»؛ آیا بازگو کردن انتقاد او به امام، مردم، صدا و سیما و مجلس با مصلحت نظام منافات داشت یا با مصلحت فامیلی؟ پوشیده داشتن دیدگاه‌های سیاسی لاهوتی از مردم و بازگو نکردن این واقعیت که

۱. همان، ص ۱۶۴.



نامبرده تا واپسین لحظه‌های زندگی خود هوادار سازمان منافقین بود و حتی نسبت به آن دسته از افرادی که رسماً تغییر ایدئولوژی داده بودند با دستاویز اینکه می‌خواهم آنها را ارشاد کنم سمپاتی داشتم، بر خلاف مصلحت نظام بود یا مصلحت‌اندیشی‌های قبیله‌ای؟ مگر آیت‌الله مهدوی‌کنی در خاطرات خود آنچه را که درباره لاهوتی می‌دانستند و در جریان آن قرار داشتند بازگو نکردند؟ آیا توضیح خداپسندانه ایشان درباره موضع سیاسی و دیدگاه انحرافی و ساده‌اندیشانه لاهوتی به مصلحت نظام و انقلاب آسیب رسانید تا پنهان کاری جناب هاشمی درباره نامبرده در خور توجیه و تأمل باشد؟ حضرت مهدوی‌کنی با راستی و درستی و صفا و صداقت در خاطرات خود از لاهوتی چنین یاد می‌کنند:

... بعد از اعلام مواضع [سازمان مجاهدین خلق] ظاهر آقای لاهوتی با آنها قطع ارتباط نکرده بود و مدعی بود که من با اینها هستم تا شاید بتوانم آنها را برگردانم. سازمانی‌ها^۱ به منزل ایشان رفت و آمد می‌کردند، از کسانی که بنا به اظهار آقای لاهوتی به خانه ایشان رفت و آمد داشتند بهرام آرام، تقی شهرام و دختر آقای دزفولی به نام بتول دزفولی و وحید افراخته بودند. آقای لاهوتی می‌گفت اینها گاهی شب‌ها هم در منزل من می‌مانند و اظهار می‌کرد که در صدد هستم اینها را برگردانم. وحید افراخته لاهوتی را لو داده بود چون بیش از همه با ایشان تماس داشت...^۲ ایشان در مورد دیگر روایت کرده‌اند:

... مرحوم آقای لاهوتی فردی انقلابی و علاقه‌مند به امام بود ولی روحیه‌ای داشت که بیشتر می‌توانست با آقایان نهضتی‌ها^۳ و با مجاهدین و حتی بنی‌صدر بسازد چون سوابقی داشت و یکی از فرزندان هم جزو مجاهدین خلق بود...^۴

آیا این شیوه خاطره گفتن با راستی و درستی و یک‌رنگی با مردم نزدیک‌تر است یا سربسته و در بسته گذاشتن و حتی بازگو نکردن اینکه چرا لاهوتی به امام و مردم انتقاد داشت؟! آیا این گونه پنهان کاری و به اصطلاح رازداری برای بستگان و نزدیکان و نورچشمان و فاش نکردن کاستی‌ها و لغزش‌های آنان می‌تواند خاطرات هاشمی

۱. منظور سازمان مجاهدین خلق است.

۲. خاطرات آیت‌الله مهدوی‌کنی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۶.

۳. منظور نهضت آزادی است.

۴. خاطرات آیت‌الله مهدوی‌کنی، همان، ص ۲۲۶.

کسانی که از تاریخ سر رشته ندارند و اهمیت آن را بر نمی‌تابند نباید برای برآوردن هوس‌های سیری‌ناپذیر آقا زاده‌ها و «بادمجان دور قاب چین‌ها» که تنها هدفشان ساختن آینده خویش است رخصت دهند که یادداشت‌های پراکنده‌ای را که به ویرایش و تکمیل و تصحیح اساسی نیاز دارد سرهم‌بندی کنند و شتاب‌زده به بازار بیاورند

را در میان مردم اعتبار ببخشد یا اینکه مردم ما به این گونه کتاب‌ها و خاطرات به چشم گفتار و نوشتاری جهت‌دار، جانب‌دارانه و سانسور شده می‌نگرند و آن را معتبر نمی‌دانند. جناب هاشمی در این خاطرات نه تنها دیدگاه سیاسی و نامردمی لاهوتی را سانسور می‌کند، حتی از آوردن این واقعیت که فرزند او (وحید) عضو منافقین بوده و خودکشی کرده است نیز خودداری می‌ورزد! از هر شخصی که در خاطرات او نامی به میان آمده در زیرنویس، پیشینه و کارکرد او آورده شده است، جز وحید که هیچ‌گونه اشاره‌ای به پیشینه او نشده است.

او در خاطرات خود می‌آورد: «بعد از ظهر خبر دادند که از طرف دادستانی انقلاب به خانه آقای لاهوتی ریخته و خانه را تفتیش می‌کنند، به آقای لاجوردی گفتم با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی بی‌حرمتی نشود»؛ اما توضیح نمی‌دهد که آقای لاهوتی چه جرمی مرتکب شده بود که بایستی به خاطر سوابق او، بی‌حرمتی نکنند! اگر جرمی نداشت چرا به لاجوردی اعتراض نکرده‌اند که چرا به خانه او ریخته‌اند و به تفتیش خانه او پرداخته‌اند؟! و اگر مجرم بود و باید به خاطر سوابق او بی‌حرمتی نکنند چرا دنبال لاجوردی بوده که او را فوراً آزاد کنند؟! آقای هاشمی طبق کدام قانون (جز قانون عصر شاهنشاهی) می‌تواند «بگوید» که او را آزاد کنند؟! مگر نمی‌گوید درباره مرگ او «قرار شد پزشکی قانونی نظر بدهد»! چرا نظر پزشکی قانونی را در خاطرات خود، حتی به صورت زیرنویس نیاورده است؟! چرا «دادستان می‌خواست بدون اطلاع [جسد] را به قبرستان ببرد»؟! چرا «دادستانی ساعت ۳ بعد از ظهر قبل از آمدن مشایعین جنازه را حرکت داد»؟! چرا «از گریه هاشمی برای مرگ لاهوتی عده‌ای انتقاد داشتند و عده‌ای تعریف کردند»؟! «تعریف» شاید برای این بوده است که هاشمی با آن شجاعت و دل‌آوری منقلب شده و گریسته است!! اما «انتقاد» برای چه؟! انتقاد کنندگان چه ذهنیت منفی نسبت به لاهوتی داشتند که حتی اظهار تأسف از مرگ او را ناروا می‌دانستند؟! چرا «خانواده لاهوتی حاضر نشدند اعلان فاتحه کنند»؟! از چه رویدادی نارضایتی داشتند؟! آیا بی‌پاسخ گذاشتن این پرسش‌ها و پنهان داشتن جریان‌های مرموز و مشکوک مربوط





جناب هاشمی در این خاطره گویی‌های خود درباره تصمیم امام به جابه‌جایی دادستان کل کشور و انتصاب آقای یوسف صانعی به جای ربانی املشی به گونه‌ای ناشیانه و نسنجیده سخن می‌گوید که نه تنها مایه اتهام و ذهنیت منفی نسبت به مرحوم ربانی املشی می‌شود، بلکه امام را نیز زیر سؤال می‌برد

به لاهوتی از مردم، در راستای مصلحت نظام است یا مصلحت باندی و قبیله‌ای؟ جناب هاشمی در خاطرات خود اگر مصلحت نظام و انقلاب اسلامی را در نظر داشت بی‌تردید علت مرگ لاهوتی را که احتمالاً خودکشی او باقرص سیانور بود با صراحت بازگو می‌کرد تا امروز برخی از نورچشمان او که دلی پرکین و چرکین از انقلاب اسلامی دارند ادعا نکنند

که مرگ لاهوتی «مسمومیت با سم استرکنین در زندان اوین» بوده است و با این دروغ نظام جمهوری اسلامی ایران را به کشتن او متهم کنند. شاید برای برخی از خوانندگان باور خودکشی لاهوتی به عنوان آخوندی سابقه‌دار دشوار باشد، لیکن باید دانست که نامبرده در دست سازمان منافقین و دیگر عناصر التقاطی به گونه‌ای مسخ شده بود که انگار از اسلام همان برداشت را داشت که افراد وابسته به سازمان و دیگر پیروان تر اسلام منهای ولایت داشتند. خاطره‌ای که از او در نوفل لوشاتو دارم می‌تواند رویکرد او از اسلام را تا پایه‌ای نمایان سازد. او در یک سخنرانی در جمع دانشجویان و دیگر ایرانیان در نوفل لوشاتو اظهار کرد: شکنجه‌های وحشیانه و توان فرسا به فرزندم در برابر چشمانم به حدی وحشتناک و برای من دردناک بود که من در آن لحظه اگر چاقو یا چیز تیزی در دسترم بود مسلماً پسرم را می‌کشتم تا از آن شکنجه‌های وحشیانه راحت شود!! (نزدیک به این مضمون) آقای لاهوتی اگر پیرو اسلام راستین و پایبند به انقلاب اسلامی بود منزل خود را پس از پیروزی انقلاب اسلامی به یک زرادخانه برای سازمان منافقین بدل نمی‌کرد و از پشتیبانان پروپاقرص سازمان، اعضای نهضت آزادی و بنی‌صدر معزول قرار نمی‌گرفت. جناب هاشمی آنچه از زبان شادروان حاج سید احمد خمینی (ره) آورده است که «در مورد ایشان [لاهوته] بهتر بود باظرافت عمل شود، به خاطر خدمات ایشان در دوران مبارزه»، گواه دیگری است که نشان می‌دهد نامبرده به خودکشی دست زده است و مرحوم حاج سید احمد بر این نظر بوده است که اگر با او «باظرافت» و ملایمت برخورد می‌شد شاید او کنترل اعصاب خود را از دست نمی‌داد و خود را به هلاکت نمی‌رساند.

دختران هاشمی گویا دیواری کوتاه‌تر از دیوار روحانی مظلوم حاج سید احمد آقا نیافته‌اند؛ از این رو در یک مصاحبه به ایشان خرده گرفته‌اند که «... احمد خمینی پس از

مرگ آیت‌الله! لاهوتی و فرزندش کاری برای آنها نکرد...!» نشریه شهروند از زبان حمید لاهوتی و دختران هاشمی آورده است:

... مرحوم سید احمد خمینی احتمال می‌داده که لاهوتی با آن سم خود کشی کرده است، احتمالی که به گفته فاطمه هاشمی بعید می‌نماید. در این گفت‌وگو فائزه هاشمی نیز از مرحوم سید احمد خمینی به دلیل عدم پیگیری شایسته مرگ مشکوک پدر همسرش انتقاد کرده است...^۱

در صورتی که مرحوم حاج سید احمد پس از پیگیری و جستاری همه‌جانبه به این نتیجه رسید که لاهوتی خود کشی کرده است؛ لیکن گویا نامبردگان این چشمداشت را داشتند که حاج سید احمد آقا(ره) طبق خواست آنها اعلام کنند که او را در زندان مسموم کرده‌اند! آخر چه کسی باور می‌کند که دادستانی، لاهوتی را برای بازجویی و تحقیق دستگیر کرده و به زندان گسیل داشته است لیکن هنوز پای او درست به زندان نرسیده او را بدون بازجویی و گرفتن اطلاعات پیرامون سلاح‌های گوناگونی که در منزل او به دست آمده بود و همکاری او با سازمان تروریستی منافقین، مسموم کنند و از میان ببرند. اگر می‌خواستند زهر کش کنند به دستگیری و گسیل به زندان نیازی نبود؛ در بیرون نیز می‌توانستند بدون گذاشتن ردپایی او را از میان ببرند. اصولاً دادستانی به زهر کش کردن او چه نیازی داشت و چه بهره‌ای از آن می‌گرفت؟ راستی آنهایی که از حاج سید احمد خمینی(ره) خرده می‌گیرند که چرا جریان «مرگ مشکوک» لاهوتی را پیگیری نکردند است چرا از جناب هاشمی رفسنجانی انتقاد نمی‌کنند که به رغم آن قدرت فراقانونی که به خود رخصت می‌داده است در کار قضایی و دادستان انقلاب اسلامی - بنابر آنچه در خاطرات آورده است - دخالت و امر و نهی کند، درباره مرگ لاهوتی پیگیری نکرده و حقایق را آشکار نساخته است. اگر بنابر ادعای دختران هاشمی مرگ نامبرده در زندان به علت این بوده که او را مسموم کرده‌اند، جناب هاشمی در این جرم شریک است که سکوت کرده و مجرم را به دست قانون نسپرده و به مردم نشان نداده است و باید در پیشگاه ملت پاسخگو باشد و اگر می‌داند و یقین دارد - که دارد - نامبرده خود کشی کرده است سکوت در برابر اتهام فرزندانش به نظام جمهوری اسلامی، کتمان آن و انتشار خاطراتی خنثی و ابهام‌آمیز و رعایت مصالح قبیله‌ای، تحریف تاریخ و نگاه داشتن ملت ایران در تاریکی و ناآگاهی است.

۱. شهروند/مروز، آبان ۱۳۸۷، ش ۷۰.





این ادعا که امام نیز از دستگیری لاهوتی «ناراحت شده‌اند» با واقعیت هم‌خوانی ندارد. امام از ارتباط نامبرده با سازمان منافقین خبر داشتند و بی‌تردید انتظار ایشان از دستگاه قضایی این بود که این حامی و پشتیبان سرسخت گروهک ملحد و منافق را تحت پیگرد قانونی قرار دهند. امام عاشق یقه‌چاک دوست، رفیق، فامیل، قبیله، عزیزان و نورچشمان نبود تا آنان را از قانون مستثنی بدانند؛ امام با صراحت آورده‌اند:

...من بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ‌کس در هر مرتبه‌ای که باشد عقد اخوت نبسته‌ام؛ چهار چوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است...^۱

امام در پیام دیگری اعلام می‌دارند:

...من با خدای خود عهد کردم که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم؛ اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم... من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم...^۲

آقای هاشمی اگر در خاطرات خود توضیح می‌داد که امام چرا پس از خودکشی لاهوتی فرزندان او را که افتخار دامادی او را دارند، به حضور نپذیرفتند و با آنان دیدار نکردند تا تسلی‌خاطری برای آنان باشد، موضع امام در مورد آقای لاهوتی به درستی روشن می‌شد و در آن صورت او نمی‌توانست با ادعای اینکه «امام هم از شنیدن خبر [دستگیری لاهوتی] ناراحت شده‌اند» پشتیبانی خود از نامبرده را توجیه کند.

خاطراتی گنگ، ابتر و خنثی

ابهام‌گویی و سر بسته گذاشتن رویدادها و جریان‌ها در خاطرات جناب هاشمی رفسنجانی تنها به جریان آقای لاهوتی محدود نمی‌شود؛ چنانکه پیش‌تر اشاره شد در جای‌جای این خاطرات - حتی در موارد برخی از جریان‌ها و رویدادهای عادی و پیش‌پا افتاده می‌بینیم که پرده‌پوشی و نهان‌کاری صورت گرفته است و خاطره‌های جناب هاشمی را در بسیاری از موارد، خنثی، بی‌فایده و شبهه‌برانگیز ساخته است. مانند:

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۶.

۲. همان، ص ۳۳۲-۳۳۱.

نهان کاری و خاطره‌گویی
معماگونه جناب هاشمی
تنها به رویدادهای پس از
پیروزی انقلاب اسلامی
محدود نمی‌شود. او از
برخی جریان‌ها و حوادثی
که در دوران مبارزه و اوج
انقلاب روی داده است
نیز با رمز و راز و «تقیه»!!
سخن می‌گوید

«آقای خلخالی آمد و شبهه‌ای را برطرف کرد که نویسنده
نامه موهن را می‌شناسد!»^۱ راستی خواننده از این جمله
گنگ و بی‌سروته چه می‌فهمد و آوردن آن در خاطرات
چه خدمتی به تاریخ است و چه اطلاع و آگاهی به خواننده
می‌دهد؟ یا مانند این خبر که «... امروز ناهار میهمان^۲
آقای ربانی املشی بودم؛ درباره مدیریت بیت آیت‌الله
منتظری بحث شد».^۳ آیا باز کردن این بحث در خاطرات
که اکنون هم آقای منتظری فوت کرده و هم بیت او هویت
خود را از دست داده است، برخلاف مصلحت نظام و کشور
است؟ یا اینکه جناب هاشمی اصولاً به یاد ندارد که در آن

روز با مرحوم ربانی املشی درباره بیت منتظری چه بحث و گفت‌وگویی کرده‌اند؛ در این
صورت باید پرسید آوردن این خبر ابتر چه برآیندی می‌تواند داشته باشد و چه فایده‌ای
به حال خواننده دارد و چه خدمتی به تاریخ است؟

ما برای روشن شدن این واقعیت که بخش زیادی از خاطرات جناب هاشمی رفسنجانی
نه برای خواننده فایده‌ای در بر دارد و نه نکته ناگفته و ندانسته‌ای را در تاریخ روشن و
آشکار می‌سازد و نه کمک و راهگشایی برای محققان و پژوهشگران است، آورده‌های
گنگ، ابتر و نارسای خاطرات او را دنبال می‌کنیم:

صبح زود آقای فاکر آمد و درباره تنبیه متخلفان مجله/مید توضیحاتی
داد.^۴

عصر، مهندس چمران آمد و از اینکه در جریان اخیر بخشی از نیروهای
شیعه لبنان به اتهام سازش طرد شده‌اند، گله داشت و معتقد بود که
سفیر ما عامل وحدت نیست.^۵

احمدآقا آمد و راجع به بنیاد مستضعفان و چیزهای دیگر (!) مطالبی
داشت.^۶

عصر یکی از معلمان مدرسه دخترانه پارسا آمد و از کارهای ایدایی

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۷۵.
۲. در اصل: مهمان.
۳. همان، ص ۲۰۹.
۴. همان، ص ۲۰۹.
۵. همان، ص ۲۱۳.
۶. همان، ص ۲۱۵.





انجمن حجتیه در آنجا در مخالفت با انقلاب می گفت؛ بیشتر برداشت بود تا خبر موثق.^۱

صبح به زیارت امام رفتم. از آقای ربانی املشی دفاع کردم و گفتم مظلوم واقع شده.^۲

آقای ری شهری... نگران آثار تصمیم‌های فوق قانونی امام در بیانیه‌های اخیر بود.^۳

آقای مهندس میرحسین موسوی تلفن کرد که خبرگزاری اطلاع داده است که صادق طباطبایی در آلمان به اتهام قاچاق تریاک بازداشت و با سپردن وثیقه آزاد شده. احمدآقا تلفن کرد و گفت صادق خودش تکذیب کرده است و معتقد است که در ساکش گذاشته‌اند.^۴

تعویض دادستان کل کشور [ربانی املشی] مواجه با علامت سؤال شده و جواب قانع‌کننده‌ای نداریم به مردم بگوییم.^۵

ستاد پیگیری فرمان امام پرونده آقای سید حسین موسوی تبریزی به دادگاه را به خاطر بازداشت غیر قانونی چند نفر در فرودگاه اعلام کرده است.^۶

احمدآقا آمد و گفت فردا می‌خواهد به ملاقات محمد مهدی ربانی املشی برود برای مذاکره در خصوص سمت جدیدی که ممکن است عضویت شورای نگهبان باشد.^۷

شب جلسه شورای مرکزی حزب داشتیم. آقای ربانی املشی هم شرکت کرده بودند. احمدآقا امروز در منزلشان با ایشان ملاقات کرده و پیشنهاد عضویت در شورای نگهبان داده که قبول نکرده است. آیت‌الله خامنه‌ای برای راضی کردنشان، خصوصی با ایشان مذاکره کردند. آخر شب احمدآقا تلفن کرد که باز هم هنوز نپذیرفته؛ قرار شد من هم با ایشان صحبت کنم... با آقای ربانی املشی تماس گرفتم ایشان سخت

۱. همان، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۵۳.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۵۵.

۵. همان.

۶. همان، ص ۲۵۶.

۷. همان.

کارگردانان وابسته به امریکا و شاه مانند اردشیر زاهدی و برخی از اعضای جبهه ملی و رسانه‌های وابسته درون مرزی و برون مرزی تلاش کردند که عناصری مانند سید کاظم شریعتمداری و دکتر کریم سنجابی را در برابر امام «علم» کنند و به عنوان رهبر انقلاب! به صحنه آورند

خاطراتی مسئله‌ساز و جنجال آفرین

آنچه آورده شد گوشه‌ها و فرازهایی از هزاران خاطره‌هایی از این دست است که می‌بینید برخی از آن به پایه‌ای گنگ است که شاید خود آقای هاشمی رفسنجانی نتواند آن را باز کند و توضیح دهد که منظور چیست و کیست؛ برخی از آن نیز تنها هنری که دارد این است که مایه کنجکاو و پرسش‌های بی‌شمار خواننده می‌شود و نمی‌تواند پاسخی برای آن بیابد؛ برخی دیگر از این خاطره‌ها، شبهه‌انگیز و مسئله‌ساز است و در واقع می‌تواند خوراکی برای ضد انقلاب و تحریف‌گران تاریخ فراهم کند تا از این فرازهای مبهم، نارسا و سر بسته هر آنچه را که می‌خواهند بیافند، بسازند و به چهره‌ها و شخصیت‌ها نسبت دهند و آنان را زیر سؤال ببرند.

اینجاست که روشن می‌شود کسانی که از تاریخ سر رشته ندارند و اهمیت آن را بر نمی‌تابند نباید برای برآوردن هوس‌های سیری‌ناپذیر آقا زاده‌ها و «بادمجان دور قاب چین‌ها» که تنها هدفشان ساختن آینده خویش است رخصت دهند که یادداشت‌های پراکنده‌ای را که به ویرایش و تکمیل و تصحیح اساسی نیاز دارد سرهم‌بندی کنند و شتاب‌زده به بازار بیاورند و نه تنها رویدادها و جریان‌های تاریخی را خدشه‌دار کنند، بلکه آب به آسیاب دشمن بریزند.

جناب هاشمی در این خاطره‌گویی‌های خود درباره تصمیم امام به جابه‌جایی دادستان کل کشور و انتصاب آقای یوسف صانعی به جای ربانی املشی به گونه‌ای ناشیانه و نسنجیده سخن می‌گوید که نه تنها مایه اتهام و ذهنیت منفی نسبت به مرحوم ربانی املشی می‌شود، بلکه امام را نیز زیر سؤال می‌برد. او در یک مورد - چنانکه در بالا آمد -





در مورد خط موازی باید گفت شگردی که به کار گرفته شد توانست برای یک روز (تاسوعا) اثرگذار باشد، لیکن این نیرنگ و ترفند نیز با هشدار امام و هوشیاری مردم در هم شکسته شد

می گوید: «صبح به زیارت امام رفتم و از آقای ربانی املشی دفاع کردم و گفتم [او] مظلوم واقع شده!» بدون اینکه توضیح دهد که مواد اتهام وی در نزد امام چه بوده است؟ و او در برابر چه اتهامی از آن مرحوم دفاع کرده است؟ و بدین گونه دست دشمنان روحانیت متعهد و تحریف‌گران تاریخ را باز می‌گذارد تا هر نسبتی که خواستند به آن مرحوم بدهند و اتهامات گوناگونی بر او وارد کنند. او در مورد دیگر می‌آورد: «تعویض دادستان

کل کشور [ربانی املشی] مواجه با علامت سؤال شده و جواب قانع‌کننده‌ای نداریم به مردم بگوییم!!» و بدین گونه برای خواننده این ذهنیت را ایجاد می‌کند که از نظر مردم جابه‌جایی ربانی املشی سؤال برانگیز بوده است و مردم علت و سبب این «تعویض» را می‌پرسیدند! و روی آن کنجکاو بوده‌اند؛ در صورتی که از نظر مردم هوشیار و آگاه ایران جابه‌جایی پست و مقام طبق روال کشور، امری عادی است و قرار نیست کسانی که به پستی گمارده می‌شوند برای همیشه در آن مقام ماندگار باشند. جناب هاشمی از عهد «دقیانوس» حرف نمی‌زند که کسی جز او! از آن دوره خبر نداشته باشد! در سال ۱۳۶۱ که مرحوم ربانی از دادستانی کل کشور کنار رفت، حتی برای یک نفر از مردم پرسشی پدید نیامد، چرا که این گونه جابه‌جایی در هر چند گاهی فراوان روی می‌داد. جناب هاشمی از آنجا که خود را یک ملت می‌پندارد! نظر و دید خود را به عنوان «مردم» مطرح می‌کند. او از کنار گذاشتن ربانی املشی از دستگاه قضایی ناخشنود بوده و «جواب قانع‌کننده‌ای» برای خود نداشته، می‌گوید «جواب قانع‌کننده‌ای نداریم به مردم بگوییم!» اگر او در اندیشه جواب به مردم بود خاطرات آکنده از ابهام به نمایش نمی‌گذاشت. جناب هاشمی در خاطرات خود، با طعنه به امام درباره جابه‌جایی دادستان کل کشور ادعا می‌کند که «مواجه با علامت سؤال شده و جواب قانع‌کننده‌ای نداریم به مردم بگوییم!» لیکن به خاطرات پر حجم خود نگاه نمی‌کند که در آن هزاران مطلب و گزارش گنگ، نامفهوم، مبهم و معماگونه آمده است که خواننده آن «مواجه با علامت سؤال می‌شود و پاسخ قانع‌کننده‌ای نمی‌یابد!» آیا مردم درباره ادعای جناب هاشمی مبنی بر اینکه در نزد امام «از آقای ربانی املشی دفاع کردم و گفتم [او] مظلوم واقع شده!» «مواجه با علامت سؤال» نمی‌شوند؟ آیا جناب هاشمی در این مورد دغدغه‌ای ندارد که «جواب قانع‌کننده‌ای به مردم نداده است»؟! آیا از دید آقای هاشمی، ربانی

املشی مظلوم واقع شده بود؟ و امام که او را از دادستانی برکنار کرد، به او ظلم روا داشت؟ خرده گیری و نارواگویی جناب هاشمی درباره امام در این جریان تنها در این پایه محدود نمی ماند بلکه چنین ادامه می یابد:

با آقای محمد مهدی ربانی املشی ملاقات داشتم که هنوز از عزل ایشان و دیگران از شورای عالی قضایی گله دارند که در این موضوع بحث کردیم؛ گفتم که گزارش های زیادی در چند مورد از طرق مختلف به امام رسیده و ایشان را ناراحت کرده بود و پس از رفع تردید جبران کردند!!^۱ جناب هاشمی برای اینکه ثابت کند به ربانی املشی ظلم شده است، امام را زیر سؤال می برد که با تأثیر پذیری از گزارش های زیادی که از «طرق مختلف به ایشان رسیده بود» به «عزل» ربانی املشی دست زدند و او را از دستگاه قضایی کنار گذاشتند و «پس از رفع تردید» و دریافت اینکه این گزارش ها لابد مطابق واقع نبوده است «جبران کردند!!» آیا امام از دید جناب هاشمی رفسنجانی تا این پایه بی مبالا بود که به محض دریافت گزارش هایی از اینجا و آنجا بدون تحقیق و تأمل و بدون به دست آوردن اطلاعات کافی و لازم از واقعیت ماجرا، تصمیم گیری می کردند و به عزل و مجازات یک شخص و شخصیت دست می زدند و پس از وارد آمدن ضربه سنگین به آبرو و اعتبار آن شخص به اصطلاح «جبران» می کردند؟! راستی امام چگونه «جبران کردند»؟! اگر منظور از «جبران» این است که او را به عنوان یکی از فقهای شورای نگهبان منصوب کردند، باید دانست امام در همان روزی که او را از مقام دادستانی و شورای عالی قضایی کنار گذاشتند بر آن بودند که مسئولیت دیگری به او واگذار کنند؛ سخنان امام در روز ۱۹ دی ماه ۱۳۶۱ در جمع مقامات قضایی و اعلام جابه جایی در مورد دادستانی کل کشور چنین است:

... نکته دیگر، این شورای عالی قضایی... من باید تشکر کنم از اینها. اینها زحمت کشیده اند؛ دو، سه سال زحمت کشیده اند، رنج برده اند، خدمت کرده اند و این طور نیست که آنها هم برای مقامی آمده بودند. آنها از بزرگان روحانیون هستند. آنها هم مثل سایر روحانیون از محلی که مأنوسشان بوده است و مطلوبشان بوده است آمدند در یک محیطی که زحمتش زیاد و رنجش زیاد و کارش زیاد و مسئولیت پیش خدایش هم زیاد و نارضایتی پیش مردم هم زیاد. این طوری نیست که اینها آمده باشند یک بهره ای برده باشند. برایشان هم هیچ مطرح نیست که حالا





اینجا خدمت بکنند یا آنجا خدمت بکنند. یک مرد اسلامی روحانی که با روحیات اسلام مأنوس است فرقی پیشش نیست که حالا بشود رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور یا کار دیگری بکند، جور دیگری خدمت بکند، این هم فرقی مابینش نیست... بناءً علیه اگر یک مصالحی اقتضا بکند که آن آقایانی که مدتی رنج کشیده‌اند این رنجشان را حالا بدهند کسی دیگر بکشد و خودشان مثلاً استراحت کنند یا در جایی که زحمتش کمتر است و گرفتاریش کمتر است آنجا خدمت بکنند، این طور نیست که - حالا فرض کنید - اشخاصی خیال کنند که... این آقایان نامطلوب بودند و رفتند...

و حالا ما می‌خواهیم این رنج را به گردن آقای آقا شیخ یوسف صانعی به عنوان دادستان کل [بگذاریم]... از این جهت، من این آقا را به جای آقای ربانی [می‌گذارم] در عین حالی که از ایشان هم تشکر می‌کنم و تقدیر می‌کنم و ایشان هم باید یک فکری کرد که یک جایی باز خدمت بکنند و بتوانند خدمت به این کشور بکنند و خدمتگزار باشند...^۱

چنانکه می‌بینید امام در همان روز جابه‌جایی و باز پس‌گیری مسئولیت از ربانی املشی با صراحت اعلام کرده‌اند که «باید فکری کند که [ایشان] یک جایی خدمت بکنند»؛ از این رو، یک هفته بعد (۲۸ دی ۶۱) ایشان را به عضویت در شورای نگهبان منصوب کردند.^۲ بنابراین، انتصاب آن مرحوم به عنوان یکی از اعضای شورای نگهبان به ادعای جناب هاشمی که «پس از رفع تردید جبران کردند» ارتباطی ندارد و او باید توضیح دهد که از این ادعا و نسبت ناروا به امام چه منظوری داشته است؟ جناب هاشمی با این ادعای خلاف واقع، امام را انسانی دهن‌بین و زودباور نمایانده است که بدون تحقیق و بررسی و با دریافت گزارش از این و آن، شتاب‌زده و نسنجیده درباره افراد و اشخاص تصمیم می‌گیرد و عزل و نصب می‌کند و ظلم روا می‌دارد و آنگاه که خلاف آنچه را دریافت کرده اثبات رسید، پشیمان می‌شود و جبران می‌کند!! در صورتی که امام نه تردیدی داشتند تا «رفع تردید» شده باشد، نه بی‌تأمل و تحقیق و از روی شتاب تصمیمی گرفته بودند و حقی را ضایع کرده بودند که بخواهند جبران کنند.

آیا این گونه ادعا در خاطره گویی‌های جناب هاشمی خنجری نیست که از پشت

۱. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۳۰-۲۳۰.

۲. همان، ص ۲۴۲.

بر امام زده می‌شود؟ آیا این گونه پندار بافی‌ها و نارواگویی‌ها از ده‌ها توطئه و نقشه‌های دشمن برای خدشه‌دار کردن سیمای ملکوتی امام، تأثیرگذارتر نیست؟ نهان کاری و خاطره‌گویی معماگونه جناب هاشمی تنها به رویدادهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی محدود نمی‌شود. او از برخی جریان‌ها و حوادثی که در دوران مبارزه و اوج انقلاب روی داده است نیز با رمز و راز و «تقیه»!! سخن می‌گوید و درباره برخی از آنچه در روزهای اوج انقلاب اسلامی واقع شده است سر بسته می‌گذرد. او درباره راهپیمایی تاریخی روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ می‌گوید:

اینکه شیادان وابسته به طاغوت (جهانخواران - زورمداران) پیوسته روی مذاکره با ملت‌ها و دولت‌های انقلابی پافشاری می‌ورزند به این علت است که بتوانند در میان آنان افراد ساده لوح، ضعیف‌النفس و زودباور را شناسایی کنند و با تهدید و تطمیع، بیم و نوید و شگردهای شیطانی دیگر آنان را تحت تأثیر قرار دهند

... آن روزها با ما از طرف رژیم مذاکره می‌شد. نماینده رژیم تیمسار مقدم بود. یک جلسه پیش از سفر آقای مطهری به پاریس، آمد منزل ایشان و با او گفت و گو کردیم. گفت و گوی مهمی بود^۱. ... سرانجام رژیم راهپیمایی را پذیرفت، اما شرایطی گذاشت؛ از جمله اینکه راهپیمایی از حسینیه ارشاد به بالا باشد، شرط دیگر این بود که در شعارها به شاه اهانت نشود. هر دو شرط نقض شد و راهپیمایان «مرگ بر شاه» را در آن روزها در گسترده‌ترین سطح شعار دادند... راهپیمایی تاسوعا با تصویب جمع ما [؟] در کمیته‌ای سه نفری مرکب از من و مهندس سبحانی و یک نفر دیگر (!؟) و به دلایلی با دعوت آقای طالقانی انجام شد که در عاشورا هم به همان گستردگی با خواست مردم ادامه پیدا کرد... ویژگی منحصر به فرد این راهپیمایی‌ها این بود که سرنوشت انقلاب را رقم زد و ما بر سر دوراهی مرگ و حیات قرار گرفتیم. اگر تهدید رژیم را می‌پذیرفتیم پیامد آن ادامه سلطه و حاکمیت رژیم بود. در نپذیرفتن هم احتمال بمباران هوایی و قتل عام مطرح بود که با تأکید امام به استقبال خطری بزرگ رفتیم و قدرت و تهدیدناپذیری انقلاب را در برابر رژیم ثابت کردیم. در هر دو راهپیمایی تاسوعا و عاشورا آماده شهادت بودیم و به خاطر فشار

۱. در اصل: است.





زیادی که بر رژیم وارد می‌کرد احتمال خطر، آن هم برای افراد جلو صف‌ها، بسیار بود.^۱

رهبر تراشی - خط موازی

استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ آنگاه که دریافتند پشتیبانی سیاسی، تسلیحاتی و تبلیغاتی از شاه نمی‌تواند انقلاب اسلامی را از حرکت به پیش بازدارد و تاج و تخت شاه را استواری بخشد، به دو شگرد شیطانی دیگر رو آوردند: ۱. رهبر تراشی ۲. خط موازی؛ این دو ترفند از واپسین تیرهایی بود که امریکا و شاه در ترکش داشتند. کارگردانان وابسته به امریکا و شاه مانند اردشیر زاهدی و برخی از اعضای جبهه ملی و رسانه‌های وابسته درون مرزی و برون مرزی تلاش کردند که عناصری مانند سید کاظم شریعتمداری و دکتر کریم سنجابی را در برابر امام «علیم» کنند و به عنوان رهبر انقلاب! به صحنه آورند و شماری از مردم به پاخاسته و انقلابی را به سوی آنها بکشاند. مثلث امریکا-شاه-لیبرالیست‌ها با بهره‌گیری از رسانه‌های تبلیغاتی درون مرزی و برون مرزی، در این توطئه نقش اساسی داشتند که البته راه به جایی نبردند و در واقع آب در هاون می‌کوبیدند؛ چراکه ملت انقلابی ایران آگاه‌تر و هوشیارتر از آن بودند که با این ترفند فریب بخورند و سر در راه رهبران قلابی، خلق الساعه و مرموز بگذارند و به بیراهه کشیده شوند.

در مورد خط موازی باید گفت شگردی که به کار گرفته شد توانست برای یک روز (تاسوعا) اثرگذار باشد، لیکن این نیرنگ و ترفند نیز با هشدار امام و هوشیاری مردم در هم شکسته شد. در این شگرد شیطانی نیز مثلث شوم امریکا- رژیم شاه- لیبرالیست‌ها با همدستی برخی از روحانیان مرعوب‌شده و فریب‌خورده نقش فعال و ریشه‌ای داشتند. رژیم شاه در گام نخست شایعه‌ای را در سراسر کشور رواج داد که در روزهای تاسوعا و عاشورا ارتش شاه از زمین و هوا راهپیمایان تهرانی را به خاک و خون خواهد کشید و قتل‌عام خواهد کرد. در گام دوم برخی از مهره‌های فریبکار و نیرنگ‌باز رژیم شاه مانند تیمسار مقدم به سراغ برخی از روحانیان رفتند و با آنان به مذاکره نشستند. در این مذاکره توانستند دل آنان را خالی کنند و به آنان بباوراندند که حمله ارتش شاه به راهپیمایان در روزهای تاسوعا و عاشورا جدی، حتمی و تردیدناپذیر است، مگر آنکه در این راهپیمایی‌ها از سردادن شعار ضد شاه خودداری شود. بدین گونه توانستند با برخی

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۳۲۷.

از ویژگی‌های لیبرال‌ها این است که پیش از آنکه در اندیشه مبارزه با جهان‌خواران و زورمداران باشند، دنبال گفت‌وگو، مذاکره و دادوستد با آنها هستند؛ دیگر اینکه در برابر تهدید دشمن زود خود را می‌بازند و مرعوب می‌شوند و کوتاه می‌آیند

از روحانیان، به اصطلاح قرار و مدار بگذارند. در گام سوم با آمدن صدها تن از مأموران دوره‌دیده ساواک در میان راهپیمایان تاسوعا کوشیدند که کنترل شعارهای مردمی و انقلابی را در دست بگیرند و از شعار ضد شاه پیشگیری کنند. سولیوان آخرین سفیر امریکا در ایران درباره این دو ترفند، به کاخ سفید چنین گزارش داده است:

تاریخ: ۱۱ دسامبر ۱۹۷۹ - سند شماره (۳۱)

از: سفارت امریکا در تهران

به: وزارت امور خارجه واشنگتن. دی. سی - فوری

تهیه‌کننده گزارش: سولیوان

طبقه‌بندی: سری

شماره: تهران ۲۰۹۵

موضوع: تظاهرات عاشورا - شواهد اولیه

۱. تظاهرات صلح‌آمیزی که امروز در تاریخ ۱۰ دسامبر [تاسوعا] در تهران صورت گرفت، به وسیله رهبران مذهبی و نمایندگان بازار بسیج شده بودند. در هر حال ترتیبات لازم برای سازماندهی این تظاهرات و کسب تفاهم با مأمورین امنیتی دولت ایران توسط نمایندگان جبهه ملی صورت گرفت. در جریان تظاهرات به کریم سنجابی رهبر جبهه ملی ارج گذاشته شد و از طرف مردم استقبال خوبی از وی به عمل آمد.

۲. اردشیر زاهدی که مذاکره‌کننده اصلی دولت برای برنامه راهپیمایی بود، در غروب آن روز به من گفت که تعدادی از افراد ما نیز در این تظاهرات شرکت کردند و سعی کردند که آن را به میانه‌روی بکشانند. وی همچنین متذکر شد که عده‌ای از میانه‌روها، به جای عکس خمینی، عکس شریعتمداری را حمل می‌کردند.

۳. تمام اینها نشان‌دهنده همکاری بین دولت و رهبران میانه‌رو می‌باشد تا بدین ترتیب رهبران سیاسی میانه‌رو به جای خمینی کسب وجهه کنند. این برای شاه تاکتیک خوبی است، اگر او متعاقباً بخواهد با جبهه ملی به عنوان طرف اصلی برای تشکیل یک دولت ائتلافی مذاکره



طبق شواهد موجود برخی از جلودارها و سردمداران روحانی که مرعوب جوسازی‌های شیطانی سازمان‌های جاسوسی و عوامل سیا و ساواک قرار گرفته بودند، ملت به پاخاسته و انقلابی تهران را در راهپیمایی روز تاسوعا از سردادن شعار مرگ بر شاه بازداشتند

کند. پیش از این سناتور مصباح‌زاده در بحث درباره ضعف سیاسی جبهه ملی به ما گفته بود، در صورتی که خواسته شود، کیهان می‌تواند در عرض چند هفته از اینها قهرمان ملی بسازد. موقعی که چند روز پیش من او را دیدم او به من گفت که وی در صدد است بعد از عاشورا دست به انتشار چیزی شبیه روزنامه بزند.

۴. به طور خلاصه به نظر می‌رسید که اقداماتی در دست است تا از طریق دستکاری در افکار عمومی، جبهه ملی با زیرکی، رهبری مخالفین را از دست خمینی بیرون آورد - شاه معتقد است که می‌تواند با جبهه ملی در مورد تشکیل یک سلطنت مبتنی بر قانون اساسی مذاکره کند ولی با خمینی هرگز.

۵. زاهدی معتقد است که گروه خمینی از این تاکتیک آگاهند و ممکن است تظاهرات ۱۰ دسامبر (تاسوعا) را یک پیروزی برای میانه‌روها بدانند؛ بنابراین ممکن است که بخواهند تظاهرات ۱۱ دسامبر (عاشورا) را به خشونت بکشانند، خصوصاً اینکه خمینی نیز در بیانیه‌اش^۱ از جاری شدن «رود خون» در عاشورا سخن گفته است.

۶. فعالیت‌های صبح عاشورا نشان نمی‌دهد که چه اتفاقی خواهد افتاد. تعدادی کمتر از آنکه در روز تاسوعا (۱۰ دسامبر) جمع شده بودند، صبح خیلی زود جمع شدند و به طرف خیابان شاهرضا در حرکت‌اند. جمعیت مانند روز ۱۰ دسامبر که در آن تمام گروه‌ها خود به جانب غرب به سوی شهیاد روانه شدند، حرکت می‌کنند اما بسیار پراکنده‌تر؛ هر چه به ظهر نزدیک‌تر می‌شویم، راهپیمایی‌های بی‌هدف به اندازه معتناهی به چشم می‌خورد.

۷. گروه‌هایی هم نزدیک سفارت به برگزاری برنامه‌های خاص عاشورا که عبارت‌اند از سینه‌زنی و زنجیرزنی، مشغول بودند. (یکی از گروه‌ها به منظور استفاده تبلیغاتی در تلویزیون، پیراهنشان را درآوردند و در مقابل عکاسان شروع به سینه‌زنی کردند و با تمام شدن کار عکاسان، آنها نیز



پیراهن خود را پوشیده و به سوی جنوب رهسپار شدند).
 ۸. اگر گروه خمینی بخواهند برای به دست گرفتن کنترل اوضاع، تظاهرات عاشورا را به خشونت بکشانند، بدون شک خواهند توانست به همین منظور تظاهر کننده کافی برای برآشفتن اوضاع بسیج کنند. (گزارش داشتیم مبنی بر اینکه عاملان تحریک کننده‌ای به جمعیت توصیه می‌کردند قصر شاه را که بدون شک توسط ارتش از آن محافظت می‌شود به آتش بکشانند).

۹. از طرف دیگر اگر گروه خمینی احساس کنند که از طرفداری عناصر مؤثری در مناطق نفتی، سیستم بانک‌ها و ادارات برخوردارند، ممکن است ترجیح دهند مقصود خود را با اعتصابات عملی کنند و بر دولت فشار آورند و به برخورد خشونت‌آمیز در روز عاشورا دست بزنند. در هر حال از آنجایی که طرفداران و نزدیکان خمینی روی مسئله عاشورا تکیه زیادی کرده‌اند، نخواهند گذاشت که این روز بدون حادثه بگذرد.
 ۱۰. در طول روز، ما گزارش‌های بیشتری خواهیم داد. بدبختانه در اوایل صبح باران قطع شد و هوا روشن و ملایم است و به نظر می‌رسد که هوا در طول ۱۲ ساعت دیگر نیز مناسب باشد.

سولیوان^۱

هاشمی رفسنجانی و جریان موازی

از خاطرات جناب هاشمی - که چند صفحه پیش آورده شد - به دست می‌آید که:
 ۱. او نیز در جریان توطئه خط موازی کاملاً بازی خورده و ناآگاهانه به کانالی افتاده است که توطئه‌گران امریکایی - شاهنشاهی - لیبرالیستی ساخته بودند. او تهدید عوامل رژیم شاه مبنی بر بمباران هوایی راهپیمایان تاسوعا - عاشورا را تا آن پایه جدی و قطعی می‌پندارد که برای چاره‌جویی دست به دامان امام می‌شود که شاید امام دستور دهند راهپیمایی این دور روز به کلی ملغی شود!! «این تهدید را به امام منتقل کردیم، امام تأکید کردند که به هر حال راهپیمایی باید انجام شود»!!
 ۲. این بیم و هراس و نگرانی آقای هاشمی درباره قتل عام راهپیمایان برآیند مذاکره‌ای

۱. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام (ره)، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۵۰۶-۵۰۴.



بود که با تیمسار مقدم داشت. اینکه شیادان وابسته به طاغوت (جهانخواران - زورمداران) پیوسته روی مذاکره با ملت‌ها و دولت‌های انقلابی پافشاری می‌ورزند به این علت است که بتوانند در میان آنان افراد ساده لوح، ضعیف‌النفس و زودباور را شناسایی کنند و با تهدید و تطمیع، بیم و نوید و شکردهای شیطانی دیگر آنان را تحت تأثیر قرار دهند و بدین‌گونه انقلاب را مهار کنند.

۳. جناب هاشمی رفسنجانی در این بخش از خاطرات خود نیز واقعیت‌ها را درز می‌گیرد و با راستی و درستی آنچه را که روی داده است برای تاریخ و نسل‌های امروز و فردا بازگو نمی‌کند. او بدون اینکه توضیح دهد که چه انگیزه و اندیشه‌ای او را به مذاکره با تیمسار مقدم واداشته است و چه مطالب و مسائلی در این مذاکره رد و بدل شده است، نتیجه مذاکره را بازگو می‌کند: «سرانجام رژیم راهپیمایی را پذیرفت اما شرایطی گذاشت از جمله اینکه راهپیمایی از حسینیه ارشاد به بالا شد، شرط دیگر این بود که در شعارها به شاه اهانت نشود...»!!

نخست باید از جناب هاشمی پرسید که او به نمایندگی از چه کسانی به مذاکره با مقامات رژیم شاه نشسته و از آنها به اصطلاح اجازه راهپیمایی با آن شروط رسوا گرفته است. اگر از طرف ملت ایران به خود رخصت داده است که با رژیم به مذاکره بپردازد، خود بهتر می‌دانست که ملت به پاخاسته و انقلابی و پیروان راستین راه امام، یک سال پیش از آن، در آن دورانی که رژیم شاه در اوج قدرت بود، با خشم و خروش انقلابی و با تقدیم عزیزی به میدان شهادت، راهپیمایی‌های منظم، مستمر و قدرت‌شکن برگزار کردند و نهضت اسلامی ایران را به انقلابی فراگیر و کاخ‌برانداز بدل ساختند و صد البته در آن مقطعی که رژیم شاه در مرز سقوط و فروپاشی قرار گرفته بود، به میانجی‌گری لیبرال‌منشانه جناب هاشمی نیاز نداشتند که با چانه‌زنی از رژیم در حال زوال اجازه راهپیمایی بگیرد. این‌گونه گفت‌وگوهای پشت پرده و بده‌بستان‌های محرمانه با دشمن هیچ‌گاه با راه ملت و رهبر انقلاب هم‌خوانی نداشت. این شیوه لیبرال‌های سازشکار بود که راه مردم را اصولاً بلد نیستند یا این راه را گم کرده‌اند.

از ویژگی‌های لیبرال‌ها این است که پیش از آنکه در اندیشه مبارزه با جهانخواران و زورمداران باشند، دنبال گفت‌وگو، مذاکره و دادوستد با آنها هستند؛ دیگر اینکه در برابر تهدید دشمن زود خود را می‌بازند و مرعوب می‌شوند و کوتاه می‌آیند.

۴. آقای هاشمی در خاطره‌های خود آورده است که «هر دو شرط نقض شد!! البته مردم به پاخاسته و انقلابی هیچ‌گاه و هرگز منتظر نمی‌ماندند که رژیم در حال زوال و

در عصر روز تاسوعا تلفن‌های زیادی از مردم تهران به نوفل‌لوشاتو شد. در این پیام‌های تلفنی مردم به امام شکایت داشتند که ما امروز هر گاه شعار مرگ بر شاه و مرگ بر امریکا سر می‌دادیم از جلودارها پیغام می‌رسید که از سردادن این‌گونه شعارها خودداری شود

در مرز مرگ و سقوط برای آنها خط و مرز تعیین کند که از کجا و در چه مسیری راهپیمایی کنند و چه شعارهایی سر دهند و از سردادن چه شعارهایی خودداری ورزند، لیکن جناب هاشمی در این مورد نیز همانند بسیاری از موارد، از بازگو کردن واقعیت‌ها خودداری ورزیده و آنچه را که روی داده درز گرفته است. طبق شواهد موجود برخی از جلودارها و سردمداران روحانی که مرعوب جوسازی‌های شیطانی سازمان‌های جاسوسی و عوامل سیا و ساواک قرار گرفته بودند، ملت به پا خاسته و انقلابی

تهران را در راهپیمایی روز تاسوعا از سردادن شعار مرگ بر شاه بازداشتند؛ البته مردم به شکل خودجوش جسته و گریخته این‌گونه شعارها را بر زبان آوردند، لیکن این شعار در راهپیمایی روز تاسوعا فراگیر و همگانی نشد، چون برخی از سردمداران باور کرده بودند که سردادن این شعار مایه حمله هوایی و زمینی ارتش شاه به سوی تظاهرکنندگان و راهپیمایان خواهد شد. از این رو می‌بینیم که آقای هاشمی از وحشت و نگرانی خود از احتمال حمله رژیم یاد می‌کند: «... احتمال بمباران هوایی و قتل عام مطرح بود که با تأکید امام به استقبال خطری بزرگ رفتیم... در هر دو راهپیمایی تاسوعا و عاشورا آماده شهادت بودیم و به خاطر فشار زیادی که بر رژیم وارد می‌کرد احتمال خطر، آن هم برای افراد جلو صف‌ها [بخوانید آقای هاشمی‌ها] بسیار بود!» من نمی‌دانم اگر «احتمال بمباران هوایی و قتل عام» می‌رفت، جلوی صف و عقب صف چه تفاوتی داشت؛ این توهم، ریشه در آن مذاکرات منحوسی داشته که صورت گرفته است و تیمسار مقدم با تأثیر روانی روی جناب هاشمی توانسته است مرگ را در برابر چشمان او مجسم سازد.

در عصر روز تاسوعا تلفن‌های زیادی از مردم تهران به نوفل‌لوشاتو شد. در این پیام‌های تلفنی مردم به امام شکایت داشتند که ما امروز هر گاه شعار مرگ بر شاه و مرگ بر امریکا سر می‌دادیم از جلودارها پیغام می‌رسید که از سردادن این‌گونه شعارها خودداری شود. امام با شنیدن این خبر سخت ناراحت شدند. مرحوم سید احمد خمینی از سوی امام با تهران تماس گرفتند و یاد دارم که به آیت‌الله شهید بهشتی تلفنی پیام امام را رساندند که اگر قرار باشد کسانی مردم را از شعار اصلی انقلاب باز بدارند، من با پیامی به مردم تکلیف همه را معین خواهم کرد. از این رو توطئه مثلث شوم امریکا-شاه-لیبرال‌ها





برخی از عناصر لیبرال دموکرات و ساده‌اندیش بر این باورند که اگر ملت ایران شعار مرگ بر امریکا سر ندهند و پرچم امریکا را آتش نزنند، شیطان بزرگ بر سر لطف می‌آید و از منافع سیاسی و منابع سرشاری که به دنبال انقلاب اسلامی در ایران و منطقه از دست داده است، چشم می‌پوشد

شکست خورد و خط موازی در نطفه خفه شد و مردم در راهپیمایی چند میلیونی روز عاشورا حماسه آفریدند و سخن آخر خود را با شاه و رژیم شاهنشاهی زدند و شمارش معکوس برای سقوط شاه از راهپیمایی روز عاشورا شتاب بیشتری گرفت و توطئه‌گران، سازشکاران و سرسپردگان به خط امریکا را کاملاً منزوی و ناامید ساخت.

۵. جناب هاشمی آورده است «راهپیمایی

تاسوعا با تصویب جمع ما در کمیته سه نفری مرکب از من، مهندس سبحانی و یک نفر دیگر (؟) و به دلایلی (!؟) با دعوت آقای طالقانی انجام شد!» این خاطره نیز مانند دیگر خاطره‌های او در پرده ابهام قرار دارد و روشن نیست نقش این کمیته در راهپیمایی عاشورا چه بوده است؛ لیکن آنچه اجمالاً از آن می‌توان دریافت، این است که سیاست موازی مثلث امریکا-شاه-لیبرال‌ها مورد تصویب و تأیید این کمیته قرار داشته است و در واقع این کمیته مجری سیاست آن مثلث شوم بوده است.

۶. آقای هاشمی ساده‌لوحانه می‌پنداشته است که در راهپیمایی روزهای سرنوشت‌ساز تاسوعا و عاشورا-طبق قول و قرار او با تیمسار مقدم-اگر تظاهر کنندگان مرگ بر شاه نگویند، می‌توانند جلوی حمله هوایی و زمینی به راهپیمایان را بگیرند! غافل از اینکه اگر رژیم شاه قدرت و توان حمله و بمباران راهپیمایان را داشت، بی‌تردید اگر آنها در آن روزها به جای «مرگ بر شاه»، «جاوید شاه» می‌گفتند، بی‌تردید مورد حمله و سرکوب قرار می‌گرفتند. آنها به شعار مردم نگاه نمی‌کردند، به عمل آنها نگاه می‌کردند که رژیم شاهنشاهی را با خروش انقلابی خود به مرز سقوط و فروپاشی کشانده و کاخ خون‌پایه شاه را در معرض فرو ریختن قرار داده بودند. چنانکه امروز نیز می‌بینیم برخی از عناصر لیبرال دموکرات و ساده‌اندیش بر این باورند که اگر ملت ایران شعار مرگ بر امریکا سر ندهند و پرچم امریکا را آتش نزنند، شیطان بزرگ بر سر لطف می‌آید و از منافع سیاسی و منابع سرشاری که به دنبال انقلاب اسلامی در ایران و منطقه از دست داده است، چشم می‌پوشد و از توطئه ضد ایران دست می‌کشد. غافل از اینکه امریکا حاضر است ملت ایران روزی هزاران بار مرگ بر امریکا بگویند و پرچم امریکا را آتش بزنند اما بر خلاف خواست امریکا دنبال خود کفایی نباشند، به ابداعات و ابتکارات در عرصه تکنولوژی، صنعتی، پزشکی، و نظامی دست نزنند، بنیه دفاعی خود را استواری نبخشند، بر خلاف سیاست

رژیم صهیونیستی در منطقه گام بردارند و در یک کلام از اسلام ناب محمدی (ص) که با منافع و آز و نیاز استعماری جهانخواران هم‌خوانی ندارد پیروی نکنند و اندیشه‌های لیبرالیستی و تز استعماری اسلام منهای ولایت فقیه را بادل و جان بپذیرند. چنانکه امام اعلام می‌دارند:

... همه توطئه‌های جهانخواران علیه ما از جنگ تحمیلی گرفته تا حصر اقتصادی و غیره برای این بوده است که ما نگوئیم اسلام جوابگوی جامعه است و حتماً در مسائل و اقدامات خود از آنان مجوز بگیریم...^۱



۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۹۰.